

بسیاری از داروهای مورد استفاده بدون نسخه از جمله داروی ضد سرفه، سرماخوردگی، آنفلوآنزا و زکام باعث گیجی ناخواسته می شوند که ممکن است رانندگی را با مشکل روبه رو کند.

دختر دانشجو پس از سال ها مادر و برادرش را در آغوش کشید

حکایت افسانه ۲۰ سال جدایی

شهروند از آن شب تلخ ۲۰ سال می گذرد؛ همان شبی که پدر سه فرزندش را بین مسافران اتوبوس تقسیم کرد. دو دختر و یک پسرش را به سه خانواده مختلف داد تا بتواند با همسر جدیدش زندگی تازه ای را آغاز کند. پدر به دنبال زندگی خود رفت و سه خواهر و برادر هم هر کدام به سر نوشت های مختلف دچار شدند؛ اما یکی از آنها سر گذشتش با بقیه کمی فرق داشت. خواهر و برادر بعد از یک سال در نهایت به مادرشان رسیدند. مادر واقعی شان درست یک سال تمام تلاش خودش را کرد تا بالاخره توانست دو فرزندش را پیدا کند و آنها را از خانواده های جدیدشان پس بگیرد؛ اما سر نوشت یکی از دخترها خبری نشد و هیچ ردی از او پیدا نشد. دوری او از مادر بیشتر از خواهر و برادرش طول کشید. او ۲۰ سال تمام از مادر و خواهر و برادرش دور ماند تا اینکه بالاخره از طریق پیج اینستاگرام گمشدگان این دختر توانست مادر و برادر واقعی اش را پیدا کند و آنها را ببیند. لحظه دیدار فرا رسیده بود. مادری که ۲۰ سال تمام انتظار کشیده بود، حالا دختر گمشده اش را در آغوش می کشید. حالا دیگر سه خواهر و برادر به هم رسیده اند و به همراه مادرشان آشک خوشحالی می ریزند. یکی از خواهرها در آلمان زندگی می کند؛ اما او هم از پیداشدن خواهرش بشدت خوشحال است. او بود که از راه دور خواهر کوچکش را جست و جو کرد و در نهایت هم او را پیدا کرد. حالا افسانه ۲۲ ساله بعد از سال ها برادر و مادر واقعی اش را در آغوش کشید. او که در این سال ها معمای دور ماندن از خانواده اش را نمی دانست، تازه متوجه شد که پدرش با او چه کرده است. این دختر جوان در گفت و گو با خبرنگار «شهروند» ماجرای این ۲۰ سال دوری را روایت کرد:

اسیدپاشی روی دکتر جوان

دکتر جوان قربانی یک حمله اسیدپاشی شد. او پس از انجام عملیات اولیه اورژانسی به بیمارستان منتقل شد. آقای دکتر جوان متخصص ارولوژی بود که در حال بازگشت به خانه خود بوده است. روز دوشنبه بود که ماموران انتظامی در تهران در جریان وقوع یک فقره اسیدپاشی در خیابان رسالت تهران قرار گرفتند. سرپا پس از این اطلاع عوامل انتظامی به محل اعزام شدند و تحقیقات خود را در رابطه با این موضوع کلید زدند. قربانی ای که پس از انجام عملیات اولیه اورژانسی به بیمارستان منتقل شده بود، آقای دکتر جوان و متخصص ارولوژی بود که در حال بازگشت به خانه خود بوده است. بررسی هانشان داد: این فرد در میانه راه توسط فرد یا افراد ناشناسی مورد حمله اسیدپاشی قرار گرفته بود. با دستور باز پرس سید سجاد منافعی آذر پرونده ای در این زمینه تشکیل شد و دستور انجام تحقیقات برای بازداشت متهمان در اختیار ماموران اداره شانزدهم آگاهی قرار گرفت.



مادر دیگر گریه نمی کند

باور نمی کرد خواهرش را پیدا کند. سال ها به دنبال او گشته بود. همیشه در ذهنش برایش سوال بود که خواهر کوچکترش الان کجاست، چطور زندگی می کند. این فکر را که نکند خواهرش در عذاب باشد، او را هانمی کرد، حتی نمی دانست که خواهرش مرده یا زنده است، اما حسی درونی به او می گفت که خواهر کوچکش گوشه ای زندگی اش را می کند تا اینکه بالاخره این دوره ۲۰ ساله به پایان رسید. شهرام ۲۸ ساله درباره این ماجرا به «شهروند» می گوید: «من ۸ ساله بودم، آرزو ۴ ساله و افسانه هم دوسال داشت که پدرمان ما را بین مسافران یک اتوبوس تقسیم کرد. پدر و مادرم از هم جدا شده بودند. حضانت ما با پدرمان بود. اما پدرم بعد از آشنایی با یک زن تصمیم عجیبی گرفته بود. آن زن شرط کرده بود در صورتی با پدرم زندگی می کند که ما نباشیم. پدرم هم ما را به یک اتوبوس برد و شبانه هر کداممان را به یک نفر داده بود. من و آرزو را یک خانواده برده بودند، ولی افسانه دست به دست چرخیده بود. بیچاره مادرم، یک سال زحمت کشید تا بالاخره توانست من و آرزو را پیدا کند، اما هر چه گشت، نتوانست افسانه را پیدا کند. خواهرم نباید شد و هیچ وقت نتوانستیم او را پیدا کنیم. ما از دور ماندیم و در این مدت حتی نمی دانستیم افسانه کجاست. مادرم گهگاهی گریه می کرد و می گفت دخترم الان کجاست، چطور زندگی می کند. تمام دعای ما این بود که افسانه زندگی خوبی داشته باشد و در رنج و عذاب نباشد. وقتی رنج مادرم را می دیدم، خیلی عذاب می کشیدم. هم من، هم آرزو خیلی دوست داشتیم افسانه را پیدا کنیم تا اینکه آرزو با پیچ گمشدگان آشنا شد. موضوع خواهرم را مطرح کرد و آنها هم مشخصات افسانه را گرفتند، خیلی ناامید بودیم. با این حال آرزو مرتب از آلمان پیگیر این ماجرا بود. عوض نشدن اسم و فامیل افسانه خیلی به ما کمک کرد. ادمین آن پیج از طریق ثبت احوال بالاخره توانست خواهرم را پیدا کند. خودش با او صحبت کرد و ماجرا را گفت. باورمان نمی شد. افسانه پیدا شده بود. با او دیدار کردیم. خواهرم دانشجو است و خدارو شکر زندگی خوبی دارد. همین باعث آرامش و اطمینان خاطر مادرم شد. دیگر مادرم نگرانی ندارد. او دیگر آشک نمی ریزد. حالا دیگر همه فرزندان کنارش هستند. از پدرم هم هیچ خبری نداریم. هیچ وقت هم سعی نکردیم او را خبری بگیریم.»



و فامیلی مرا تغییر ندادند. با همان اسم خودم مرا وارد شناسنامه هایشان کردند. برای همین آنها هم از طریق ثبت احوال توانستند مرا پیدا کنند.

• وقتی متوجه سرگذشتت شدی، چه احساسی داشتی؟

شو که بودم. باور نمی کردم که پدرم چنین کاری کرده باشد. موضوع را به خانواده ام گفتم و آنها هم حرف های آن زن را تأیید کردند. در این مدت همیشه حس می کردم که مادرم باید زن خوبی باشد. با خودم می گفتم سر نوشتم هر چه بوده باشد، مادرم خوب بوده؛ یک مادر نمی تواند فرزند کوچکش را رها کند. برای همین همیشه تصویر خیلی خوبی از مادر واقعی ام در ذهنم بود. وقتی حسی ماجرای اصلی را فهمیدم، متوجه شدم که حق هایم غلط نبوده و مادرم در این ماجرا بی تقصیر بوده است. او چندین سال را به دنبال من گشته بود.

• حالا که مادر واقعی ات را پیدا کردی، می خواهی چه کار کنی؟

برادرم را دیدم و با خواهر واقعی ام هم صحبت کردم. او در آلمان زندگی می کند. مادرم را هم در آغوش گرفتم. حالا دیگر معمای ذهنم حل شده و می توانم راحت تر زندگی کنم ولی به هیچ وجه نمی توانم خانواده ای که مرا بزرگ کرده اند را رها کنم. از حالا به بعد دو خانواده دارم.

بود. آنها مومن و با ایمان بودند و باعث شدند که زندگی خیلی خوبی داشته باشم. پدر و مادرم را خیلی دوست دارم و همیشه قدر دان محبتشان خواهم بود.

• دانشگاه هم رفتی؟

در حال حاضر سال آخر رشته عمران هستم و اگر بشود می خواهم تحصیلاتم را ادامه بدهم.

• خواهر و برادر ناتنی هم داری؟

بله؛ زمانی که این خانواده سرپرستی مرا بر عهده گرفت، خودشان یک دختر و پسر داشتند؛ یعنی من یک خواهر و یک برادر ناتنی هم دارم که آنها را هم دوست دارم.

• چطور شد که مادر، خواهر و برادر واقعی ات را پیدا کردی؟

یک روز ادمین پیج گمشدگان با من تماس گرفت. او پشت تلفن تمام واقعیت ها را گفت. اینکه پدرم چطور مرا از مادرم و خواهر و برادرم جدا کرده است. تمام اتفاقات را برایم تعریف کرد و از من خواست به دیدار مادر و برادرم بروم. اول حرف هایش را باور نکردم، ولی او گفت در این دیدار آنها مدارک لازم یعنی شناسنامه هایشان را می آورند تا موضوع برایم ثابت شود. من هم چون دیدم صحبت هایش به واقعیت نزدیک است، به دیدار مادر و برادر واقعی ام رفتم.

• آنها چطور تو را پیدا کرده بودند؟

زمانی که وارد این خانواده شدم، پدر و مادرم اسم

• چند ساله بودی که از مادرت جدا شدی؟

من دو سالم بود. پدرم مرا به یک خانواده دیگر داده بود؛ البته همان خانواده از من نگهداری نکرد، من دست به دست چرخیدم تا بالاخره یک خانواده سرپرستی مرا بر عهده گرفت و من در کنار آنها بزرگ شدم.

• در این مدت می دانستی که چه اتفاقی برایت افتاده است؟

نه؛ نمی دانستم چه شده است. خانواده ام این موضوع را به من نگفته بودند تا ناراحت نشوم. نمی خواستند بدانم پدرم چه بلایی سرم آورده است و اینکه فکرم مشغول خواهر و برادرم شود؛ فقط می دانستم که فرزند اصلی این خانواده نیستم و آنها مرا از سن دو سالگی به بعد بزرگ کرده اند.

• هیچ وقت کنجکاو نشدی که خانواده اصلی ات را پیدا کنی؟

هر بار از خانواده ام درباره آنها می پرسیدم، سکوت می کردند. من هم چون هیچ اطلاعاتی نداشتم، هیچ وقت پیگیری نکردم. گاهی اوقات به آنها فکر می کردم ولی نمی دانستم آنها چه کسی هستند و من چطور به دست این خانواده رسیده ام.

• در این مدت از زندگی ات راضی بودی؟

بله؛ خانواده ای که مرا بزرگ کرد، بشدت مهربان بود. آنها به من حتی بیشتر از فرزندان خودشان محبت می کردند؛ هر چه می خواستم برایم فراهم

آگهی مناقصه و تجدید مناقصه عمومی یک مرحله ای

شهرداری اسلامشهر در نظر دارد به استناد بودجه مصوب سال ۱۳۹۷ از محل اعتبارات شهرداری اجرای پروژه های ذیل را از طریق مناقصه عمومی واگذار نماید. بدینوسیله از اشخاص حقوقی واجد شرایط، دارای رتبه بندی دعوت می گردد جهت شرکت در مناقصه و دریافت اسناد به امور قرار دادهای شهرداری اسلامشهر مراجعه نمایند. ضمناً مهلت ارسال پیشنهادات حداکثر تا ده روز پس از چاپ آگهی نوبت دوم خواهد بود. هزینه درج آگهی در روزنامه به عهده برنده مناقصه خواهد بود.



ردیف	موضوع مناقصه	ردیف بودجه	مبلغ اعتباری	مبلغ سپرده شرکت در مناقصه به ریال
۱	ترمیم و لکه گیری آسفالت معابر منطقه دو (تجدید)	۳۳۰۱۹/۳	۴/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰	۲۰۰/۰۰۰/۰۰۰
۲	روسازی جدولگذاری و روکش مکانیزه آسفالت معبر ۱۴ متری حد فاصل میدان شهید مجازی تا بلوار قائمیه (تجدید)	۳۳۰۱۹/۹	۳/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰	۱۵۰/۰۰۰/۰۰۰
۳	تکمیل ساختمان اداری شهرداری منطقه شش	۳۷۰۱۸	۱۵/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰	۷۵۰/۰۰۰/۰۰۰
۴	تکمیل ساختمان ناحیه یک خدمات شهری منطقه یک جنب دانشگاه آزاد سما	۳۷۰۱۵	۲/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰	۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰
۵	اصلاح ورودی مسکن مهر ضیا، آباد و اجرای دوربرگردان و اصلاح هندسی میدان الغدیر	مجوز شورا ۱۵/۴۳۱۵/۵	۹/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰	۴۵۰/۰۰۰/۰۰۰

حسین طلا
شهردار اسلامشهر

دختر ۷ ساله روستای گرماش سنندج بر اثر ریزش دیوار مدرسه جان باخت

پایان دنیا زیر آوار



شهروند | دنیای ۷ ساله زیر آوار دیوار مدرسه جان داد. او دانش آموز کلاس اول دبستان مدرسه «ظفر» در روستای گرماش سنندج بود. تنها مدرسه این روستا که فقط ۱۲ دانش آموز دارد. مدرسه ای فرسوده که عمر آن به بیش از ۴۰ سال می رسد. این حادثه هنگامی رخ داد که دنیا همراه با بقیه دوستان هم مدرسه ای اش مشغول بازی بود. دیوار ناگهان فرو ریخت و دنیا زیر آوار ماند. این دختر بچه ۷ ساله خیلی زود به بیمارستان منتقل شد اما به دلیل شدت جراحات و خونریزی در بیمارستان بعثت سنندج جان سپرد. دنیا ویسی به طرز دلخراشی جان سپرد. او در برابر چشمان بهت زده دوستان و همکلاسی هایش زیر سنگ و آجر و چوب مدفون شد. این حادثه در حالی برای این دختر بچه و بچه های مدرسه گرماش رخ داد که آن روز، روز جهانی کودک که به مدرسه ای که به گفته اهالی این روستا ۴۰ سال پیش ساخته شد و ساختمان حسابی فرسوده و خطرناک است. فرسوده بودن این مدرسه و آوارهای که از زمان بروز این حادثه بارها به آن اشاره شده است، از مدیر کل آموزش و پرورش استان کردستان تا وزیر آموزش و پرورش که ساعتی پس از این حادثه از تشکیل گروهی برای بررسی علت وقوع این حادثه خبر داد: «این اتفاق در یکی از

دره بین